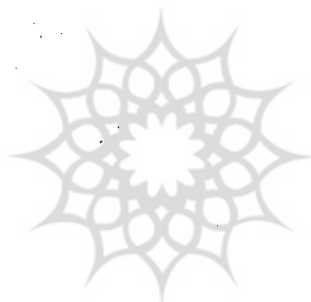
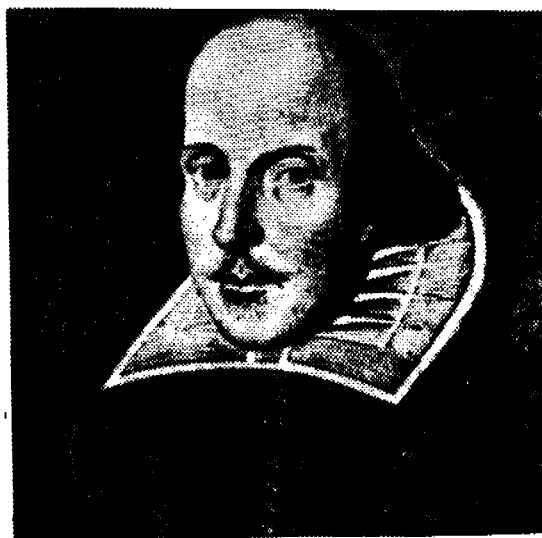


# سه غزل از ویلیام شکسپیر



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ویلیام شکسپیر (۱۶۱۶-۱۵۶۴) نمایشنامه‌نویس و شاعر بزرگ ادبیات جهان به نوشتن نمایشنامه و تأثر توجه بیشتری داشته است تا به شعر و شاعری. نوشته‌اند شکسپیر در ایامی که از نمایشنامه‌نویسی و تأثر فراغت پیدا می‌کرد به شعر گفتن می‌پرداخت به طوری که در سال ۱۵۹۳، که بیماری وحشتناک طاعون در انگلستان بروز کرد و در لندن شایع گردید و هزاران نفر از ساکنین لندن از شهر خارج شدند و به نقاط سلامت پناه بردند و نمایشخانه‌ها تعطیل گردید، شکسپیر در لندن باقی ماند و دو کتاب معروف شعرش را به نام «ونوس و ادونیس» و «تجاوز پلورکریشا» را در این ایام منتشر ساخت. یکی از این مجموعه‌ها «سانت»ها است که مجموعاً ۱۵۲ قطعه است که من صد غزل آنرا به فارسی ترجمه کرده‌ام. تاریخ ساختن آنها معلوم نیست. غزل‌ها به طور پوشیده و مرموز به اشخاص متعدد ارتباط پیدا می‌کنند. در ترجمه این «سانت»ها تا آنجا که از عهده من برآمده است سعی کرده‌ام علاوه بر آنکه ترجمه صحیح و درست باشد و با تئری شیوا و شهرین تا حد امکان مقداری از عظمت شکسپیر و عظمت شعر او را منعکس نماید. امیدوارم تا حدودی در این کار توفیق یافته باشم. تا «چه» قبول افتد و «چه» در نظر آید.

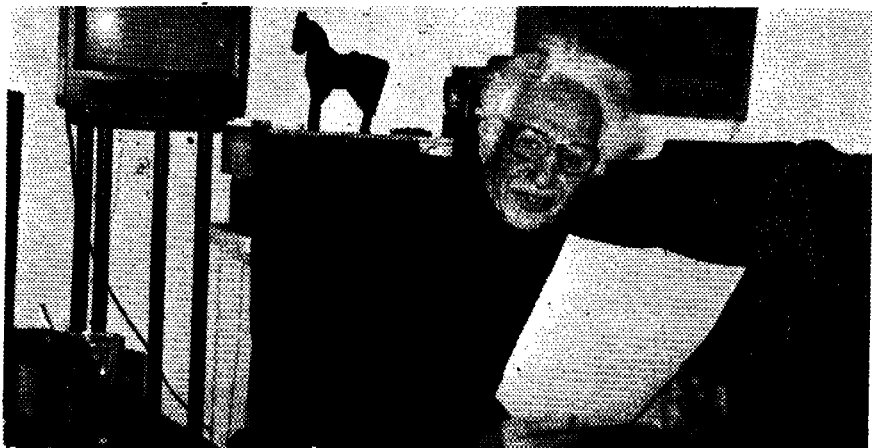


Weary with toil, I haste me to my bed,  
The dear repose for limbs with travel tired;  
But then begins a journey in my head,  
To work my mind, when body's work's expired:  
For then my thoughts, from far where I abide,  
Intend a zealous pilgrimage to thee,  
And keep my drooping eyelids open wide,  
Looking on darkness which the blind do see:  
Save that my soul's imaginary sight  
Presents thy shadow to my sightless view,  
Which like a jewel hung in ghastly night,  
Makes black night beautiful and her old face new.

Lo, thus, by day my limbs, by night my mind,  
For thee and for myself no quiet find.

۲۳۶

خسته از کار، با شتاب به تخت خواب می روم، به استراحتی عزیز برای دست و پایی که از کار و مسافرت خسته شده است. اما هنگامی که کار جسمی روزانه ام خاتمه می پذیرد در سرم سفری آغاز می گردد و فکرم را به کار می اندازد، سپس افکارم از جایی که خود می مانم دور می شود و با همت و غیرت قصد دیدن و زیارت ترا می کند، و مزگان مرا که از خستگی پایین می افتند کاملاً بیاز نگاه می دارد، و می نگرد به همان تاریکی که کور می نگردد و می بیند، با این تفاوت که دید تخیلی روح من سایه و تصویر ترا به دید نادید و نایبای من می نمایاند و آنرا مانند جواهری به شب هولناک مرگ مانند می آویزد و شب سیاه مرا روشن و زیبا می سازد و چهره کهنه و فرسوده اش را تر و تازه و نو می کند. پس، بین که روز دست و پام و شب فکرم به خاطر تو و به خاطر خودم هیچ راحت و آرامش نمی یابند.



◦ عکس از علی دهباشی

◦ دکتر تقی تفضلی - کمبریج انگلستان ۱۳۷۵

Whilst I alone did call upon thy aid,  
 My verse alone had all thy gentle grace;  
 But now my gracious numbers are decay'd,  
 And my sick Muse doth give another place.  
 I grant, sweet love, thy lovely argument  
 Deserves the travail of a worthier pen;  
 Yet what of thee thy poet doth invent  
 He robs thee of, and pays it thee again.  
 He lends thee virtue, and he stole that word  
 For thy behaviour; beauty doth he give,  
 And found it in thy cheek: he can afford  
 No praise to thee but what in thee doth live.

Then thank him not for that which he doth say,  
 Since what he owes thee thou thyself dost pay.

تذکره علوم انسانی ۲

مادامی که تنها من، کمک و یاری ترا می طلبیدم، تنها شعر من تمام زیبایی و ظرافت و لطف ترا در بر داشت؛ اما اکنون ابیات لطیف من لطف خود را از دست می دهند و قریحه و الهام بیمار من جا به دیگری می پردازد.

محبوب عزیزم، من قبول دارم که دلپسندی و کار دلربایی تو شایسته قلم باارزش تری است، مهیذا آنچه را که آن شاعر تو برای تو می سازد از تو می دزدد و دوباره همان را به تو پس می دهد. او به تو فضیلت و حسن می بخشد و این کلمه را از رفتار تو دزدیده است؛ زیبایی ای را که به تو می دهد، در صورت و گونه های تو بافته است. او نمی تواند هیچ تمجید و ستایشی را به تو عرضه کند به جز آنچه در تو وجود دارد. بنابراین برای آنچه او می گوید از او سپاسگزاری مکن زیرا آنچه را او به تو مدیون است تو خودت می پردازی.

My tongue-tied Muse in manners holds her still,  
 While comments of your praise, richly compiled,  
 Reserve their character with golden quill,  
 And precious phrase by all the Muses filed.  
 I think good thoughts, whilst other write good words,  
 And, like unletter'd clerk, still cry 'Amen'  
 To every hymn that able spirit affords,  
 In polish'd form of well refined pen.  
 Hearing you praised, I say "Tis so, 'tis true,"  
 And to the most of praise add something more;  
 But that is in my thought, whose love to you,  
 Though words come hindmost, holds his rank before.  
 Then others for the breath of words respect,  
 Me for my dumb thoughts, speaking in effect.

۴

قریحه شاعری زبان بسته من از جهت رعایت ادب جلوی خود را می گیرد و ساکت می ماند در حالی که شرح و تفسیر ستایش آمیز تو به فراوانی جمع آوری می شود و با قلمی زرین و عباراتی گرانقدر که با همه قریحه ها صیقل یافته سیمایشان را حفظ می کنند.

مادامی که دیگران کلمات خوبی می نویسند من فکرهای خوبی می کنم و مثل یک کشیش بی سواد که بهر دعا و سرودی که شخص زرنگ و ماهری صیقل زده و جلا یافته با قلمی ظریف و مصفا تهیه کرده است با صدای بلند آمین می گوید می گویم [به ستایش های تو] آمین می گویم. وقتی که تعریف و ستایش ترا می شنوم، می گویم «همین است، راست است» و به بیشترین و بالاترین ستایش ها بیشتری می افزایم اما در فکر و خاطر من که ترا دوست دارد و عاشق تست چنین می آید که اگرچه الفاظ و گفتار من عقب تر از همه می آیند ولی در صف جلوتر از همه قرار می گیرند، بنابراین به دیگران برای کلماتی که نفس می کشند احترام بگذار و به من برای افکار گنگ و خاموشم که سخن می گویند و اثر می گذارند.